۱- ... ۲- اسرار الطالبین ف ع (۸۴۲۱) — ۷- رساله درویشیه ف ع (۸۴۲۶) خ ۱۴۰
۳- رساله منامیه ف ع (۸۴۲۲) خ ۳۰۲ — ۸- رساله عقبات ف ع (۸۴۲۷) خ ۲۱۷
۴- حق الیقین ف ع — ۹- اسرار النقطة ف ع (۸۴۳۱)
۵- رساله ملتبه ف ع — ۱۰- تذکره ف ع (۸۴۲۹) خ ۱۱۸ س ۱۴۷
۶- واردات کرمیه ... کتابت ... نقدس
ف ع (۸۴۲۵) خ ۲۸۹

اسم کتاب رساله ذکریه
مصنف سید علی همدانی
مؤلف
خطی نستعلیق ۱۷ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۸ عدد اوراق ۲
جزء کتب اهدائی شماره ۱۵۲
شمارهٔ عمومی ۸۴۲۰ شمارهٔ قبض
واقف شمس الدین پردیزی تاریخ وقف مرداد ۱۳۳۲
طول ۲۰ عرض ۱۹ گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

باز بین شد
خ ۱۳۵۳

الأثام برناصیه مردوان ... حجاب قضاء قدر بحکم ... از لے جماعتی را تشریف خلع ...
مجلوقه بارات ... بارگاه عنایت فی مقعد صدق ملیطاف قرب ...

۱ رساله حجیه ... فارسی ۱۵۲
مؤلف: سید علی همدانی
۲ اسرار الطالبین فارسی ۳۰۲
۳ رساله منامیه فارسی
۴ حق الیقین فارسی ۳۰۲
۵ رساله ملتبه فارسی ۱۷۹
۶ واردات کرمیه فارسی
۷ درویشیه فارسی ۱۴۰
۸ رساله عقبات فارسی ۲۱۷
۹ اسرار النقطه

بنا
مخصوص [illegible]
[illegible]

تقدیمی کتابخانه آستانه مبارکه حضرت
صاحب سلسلهٔ علیهٔ رضویه ذهبیه سلطان
اولیاء علی ابن موسی الرضا علیه
آلاف التحیه
شمس الدین پرویزی
کتابخانه آستانه مبارکه
تبریز بتاریخ ۱۰/۴/۱۳۴۳

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

رسالهٔ محمودیه | بسم الله الرحمن الرحیم | ذکریه

حمد و سپاس نامتناهی پروردگاری را که حقایق اثمار ارواح قدسی را در حدایق اشجار اشباح انسانی
بکمال رسانید و بمقتضای جود وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و ازهار ریاض قلوب
مخلصان را از خواصف ریاح ان لیناله بکم در حصار عصمت بحسن رعایت و هو معکم این ما کنتم
وصلوات بسیار و درود بی شمار بروح مقدس و کالبد مطهر سید کائنات و سرور موجودات
و سلطان انبیا و سید اصفیا محمد مصطفی صلعم که ثمرهٔ شجرهٔ وجود و درّ دریای بی نهایت کرم و جود است و بر اهل بیت
عظام او که شموس فلک طریقت و حقیقت اند **اما بعد** ای عزیز بدان که ایزد تعالی چون خواست
که اظهار قدرت بی نهایت و اعلان آثار حکمت بی نهایت ولایت خود کند بمقتضای جود نفوس وجود انسانی را
از ظلمت آباد نابود لم یکن شیئا مذکورا بصحرای وجود آورد و در بر گذرگاه عالم ارواح که برزخ میان
وجود و عدم است دهقان خطاب الست بربکم از خزانهٔ رحمت تخم محبت و بذر معرفت در مزارع دلهای
مشتاقان پاشید و منشی مشیت رقم جریان قال اخبرنا فیها قبل ظهور الاجسام و کنها
الاثام بر ناصیه مردوان کشید و حجاب قضا و قدر بحکم مشیت ازلی جماعتی را بشرف خلعت یحبهم
یحبونه بارات شدند و در بارگاه عنایت فی مقعد صدق بلطایف قرب بنواختند و گروهی را

۱۷

باتش رد تبعدا بعدا کبرا افتند و در ظلمات هاویهٔ طبیعت اولئك ینادون من مکان
بعید اند افتند و بحجت عهده عهد قالوا بلی بر ذمهٔ سعداء و اشقیا ثابت کرد بدین همه را
خلعت وجود در پوشیدند و افسر عقل بر سر نهادند و کمر فهم بر میان بستند و بر براق نفس سوار کردند
و فوج فوج و گروه گروه را قرناً بعد قرن ببازار دنیا فرستادند تا نقود عهد همه را بر محک امتحان
ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین زنند و بسرمایهٔ عقل و ایمان تجارات
اعمال زاکیه کنند و بار بع محبت و معرفت که اصل سعادت نعیم باقیات صالحات است ردی
بوطن حقیقی نهند و قصد قرارگاه اصلی کنند پس قوافل نفوس انسانی بحکم اقتضای کنتم ازواجا ثلثه
بسه فریق گشتند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات طایفه
اول ظالمان سرگشتهٔ مثبور و غافلان بیچارهٔ مغرور بودند که در بازار فنا بافسوس و بازی تخیلات
انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة فریفته شدند و نفوس خبیثه ان النفس لامارة
بالسوء را در حضیض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناح طایر قدسی را بحبال مالوفات زین للناس
حب الشهوات ببند کردند و بدواعی خوایل لذات اذهبتم طیباتکم در اودیهٔ هموم
یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا گم گشتند و قرارگاه و وطن اصلی و مقصد حقیقی را فراموش کردند
نسوا الله فانساهم لاجرم سفر اینقوم نامبارک افتاده و تجارتشان شوم نماند فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین اولئك الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا
یفترون لاجرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون **طایفهٔ دوم** مقتصدان اصحاب
یمین بودند که قدم همت از مراتع بهیمی فراتر نهادند و در طلب حیوة طیبه و صفای نعیم فیها ما تشتهی

الانفس

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

الانفس و تلذ الاعین ترک لذات مکدرهٔ فانیه کردند و روزی چند بر شداید و محن بادنیا
مرتی علی اولیائی فلا تخلی لهم صبر کردند و اقدام سعی بر ربنا الله و جاهدوا فی الله حق جهاده
ثابت داشتند تا بسعادت بشارت تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا
مسرور گشتند **طایفهٔ سوم** سابقان صفوف ولایت و مقربان بارگاه عنایت بودند
که کحل مازاغ البصر و ما طغی در چشم جان کشیدند و در بساط قرب مولی لوث حدوث دنیا و عقبی را بشارت
فاخلع نعلیک از پای همت بینداختند و بقوت جواذب عنایت و خواطف هدایت از سرحد
محسوس و معقول در گذشتند و از مضیق ظلمات عالم ناسوت خیمهٔ انس در فضای ساحات لاهوت زدند و هوا
هستی موهوم خود را بسبحات شمع جلال احدیت بسوختند و از تنگنای وجود فانی برستند و بحقیقت باقی پیوستند
ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **ای عزیز** بدانکه ایزد تعالی نوع انسان را
سعادتی وعده کرده است که آنرا لقاء الله خوانند و جان نهایت جمیع طالبان صادق و کاملان محقق از بی
این سعادت با یمان حیرت گشته و خلق از این سعادت جز نامی ندانند چون تا بنای ما در زاد که زبان
ذکر الوان و اشکال و آواز گوید و بگوش صفت حسن و جمال شنود از حقیقت لذت آن محروم بود
و تا هوای فضای ساحت صدر که میدان جولان سلطان قلب و محل تدبیر اوست از تراکم ظلمات
غبار تخیلات باطله و افکار فاسده و تصورات مظلمه پاک نشود و عین بصیرت که ناظر امور و اخبار
و مطالع رقوم اسرار عالم است از علت عمای غفلت که بواسطهٔ لذات و شهوات جسمانی و مالوفات و مشتهیات
نفسانی معلول گشته است خلاص نیابد از آثار حقایق این سعادت بوئی بمشام جان سالکان نرسد و از این
امراض مهلکه و اوجاع معضله مندفع نشود الا به تریاق محبت که از دارو خانهٔ حضرت حکیم مطلق بود

و محبت حقیقی از معرفت کامل تولد کند و ابواب ریاض کمال معرفت گشاید مگر بتفکر صنایع و صفات

فکر نیاید مگر از دلی پاک از شوائب دنیا چنانچه در حدیث ربانی آمده است لو صلّی العبد

صلوة اهل السماء والارض و صام صیام اهل السماء والارض وطوی الطعام مثل

الملائکة حتی لا یاکل شیئا ولبس لباس العاری ثم اری فی قلبه ذرة من محبة الدنیا

او سمعتها او محل نهار او ریاستها لا یسکن فی جواری ولا اطعن قلبه حتی ینسانی ولا اذیقه

حلاوة مناجاتی فرمود که اگر بنده چندان نماز گذارد مثل اهل آسمان و زمین و چندان روزه

دارد که اهل آسمان و زمین و بساط ماکولات و مشتهیات را در نوردد و هیچ نخورد همچون فرشتگان

و برهنگی را لباس خود سازد ما که خداوندیم نظر بر باطن وی کاریم اگر در دل وی مقدار یک ذره محبت دنیا

آوازه آن یا ستایش آن یا بزرگی جستن در آن بیابیم نام او را از جریده دوستان و آشنایان

محو کردانیم و رقم حرمان و خسران بر ناصیه روزگار وی کشیم و آئینه دل وی را بغبار غفلت و شقاوت

تاریک کردانیم تا جمال حضرت ما را که غایة قصوای سعادات و نهایت کمالات است در آن فرو نگرد

و کام جان وی را از لذات قطرات شراب انس که از سحاب کرم بر وادی صدور مشتاقان می‌ریزد

راز و نیاز میان ایشان محروم کردانیم ای عزیز نقاشان قضا و قدر که مهندسان اشکال وجود

رقم بر دفتر موجودات کشیده‌اند حقیرتر و خوارتر از دنیا هیچ نقش بر لوح کائنات نبسته‌اند

و مردارتر از آن نیست هر طالب که در طلب او جلوه و اضطراب تعطش بزلال جمال مولی دامن همت خود را بدان آلاید

شایسته بساط قرب جناب حضرت کبریا نباشد شعر دو گیتی را بخوید هر که مرد است ٭ بیکی راجو کین کردی یکی کار

خود هر دو کرد است ٭ تو تا آویزشی داری بموئی ٭ نیابی بوی او از هیچ سوئی ٭ بکر یا لوده

کر یالوده

مطلوب

زر نابودی بیابی از کسادی ٭ تو تا یکباره کی جان در نبازی ٭ جنب آن خویش را و ناسازی ٭

یقین میدان که هر چه آسایش است آن ٭ همه جان نیز آلایش است آن ٭ ای عزیز دنیا

با نعمت آن رنگی و بوئی بیش نیست و برنگ و بوی فریفته شدن خاصیت زنان است پس هر که او را این

خاصیت بر وی غالب است بحقیقت زن است اگر چه بصورت مرد است و سرمایه مردی همت است

بلکه قواعد ارکان بساط طریقت و مدارج شده اوطان حقیقت مبنی بر علو همت است و مرد باید

که عالی همت باشد و بنور یقین نظر کند که نوع انسان بکدام خاصیت مستوجب مسجودی ملایکه

گشت و چه سر است که در وی تعبیه است که وی از همه موجودات شریفتر و مستحق مشاهده

جمال حضرت صمدیت گشت اگر آن بسبب خوردن و آشامیدن یا شهوت راندن یا بغضب بود بطاهر

می‌بینیم که هیچ نوع از حیوان و سباع و بهایم نیست که بنوعی از این خاصیتها مخصوص است که اگر

این خاصیت انسان را بدان نسبت دهند بس حقیر نمایند پس آن خاصیت که انسان بدان مخصوص

و ممتاز شد از دیگر حیوانات جوهر محبت حق و نایره آتش عشق است که هیچ نوع از موجودات خود

مستعد قبول فیض این سعادت نبود که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض سکان

حظایر قدس از تابش پرتو تجلی آتش عشق بگریختند و اوطان آسمان و زمین از مهابت صدمه عشق

در هم ریختند و از حمل ثقل حمله عرش متوقف شدند که فابین ان یحملنها و اشفقن منها بار

کبریای اوج سلطان جلالت عشق جز نفس اقدس انسان نبرد که وحملها الانسان نقل است از شیخ ابو الحسن

خرقانی ره که در وقت مهاجرت قصد طواف عرش کردم جمعی طایفان را دیدم که بسکونتی هر چه تمام تر

بطواف مشغول بودند تا ایشان یکبار طواف میکردند من هزار بار میکردم مرا از افسردگی ایشان

عجب آمد و هم ایشان را از گرمی من عجب آمد بپرسیدم که شما کیستید و این شکوت شما از چیست گفتند

کرما فرشتگانیم و طبع ما چنین است از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفتم من

فرزند آدمم و این گرمی من از آتش عشق است ای عزیز حقیقت او از آتش عشق جز در باطن طاهر

ظاهر نشود که لا یمسه الا المطهرون و تا محبت غیر حق از درون بیرون نیاید سلطان عشق سرادق

جلالت در ساحت دل نزند آمده است که اوحی الله تعالی الی داود ع یا داود انا بدک اللازم فان

کنت صادقا فاخرج محبة الدنیا من قلبک فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب واحد ای

داود دعوی دوستی ما کردن توان است که نام تو در جریدهٔ دوستان و آشنایان است درین معنی وقتی صادق

باشی که در راه دوستی ما بر عداوت دنیا ثابت باشی که جناح همت بوم صفتان ویرانهٔ دنیا است شاه

همای محبت در نیابد و مرکب ضعیف ایشان بار همّ دنیا و محبت خلاق جهان بر نیابد عشق از فرط

محبت خیزد و مبدأ محبت ارادت است و ارادت ثمرهٔ معرفت عارفان است و مفتاح ولایت

سالکان است ظهور صبح سعادت طالبان است سابقهٔ بواعث حرمت و جاذبهٔ خواطف غیرت است

که جانهای مستعدان قبول فیض ربانی را بحکم اذا اراد الله بعبد خیرا استعمله از ظلمات حقیقت

بسوی مراقی بساط قربت میکشد بالجمله این نعمت عظمائیست جز بعنایت ولی مطلق سالک بکری

حضرت سلطان الولایة علی مرتضی انجام نپذیرد که الفناء فی الشیخ ثم الفناء فی الله هر دو صغری و کبرای

آن نتیجه بقا است که مقام مخلصین بفتح اللام است ای عزیز حقیقت ارادت آن است که اراده تو در ارادهٔ

او گم شود تا یک ذره ارادت تو باقی بود خودپرست باشی و تا از خودپرستی فارغ نشوی خدای پرست نتوانی

بود و تا بندهٔ نشوی آزادی نیابد و تا پشت بر هر دو عالم نکنی با دم آدمیت نرسی و تا از خود نگریزی

بخود نرسی

بخود نرسی و تا خود را فدا نکنی مقبول آنحضرت نشوی و تا همه در نبازی همه از آن نگردی و آن معنی جز

به تجرید ظاهر و تفرید باطن که از جمیع شواغل اغراض کلی دست نداری و تا تجرید و تفرید صفت ذات تو

نگردد توحید از شجرهٔ ارادت پدید نیاید و تا غیر را در باطن جای بود سر توحید بر لوح دل نقش نپذیرد

غزل

ترا تا جان بود جانان نباشد ∴ که با جانان حدیث جان نباشد ∴ گرت یک ذره مهر او پدیدار شد

مه رویش ز تو پنهان نباشد ∴ اگر درمانت باید درد را باش ∴ چو بی دردی ترا درمان نباشد

بدشواری توان یافت بدو ∴ که سلطانی چنین آسان نباشد ∴ ای عزیز ارادت بدو مقام

سالکان است و مقصود از قطع عقبات مقامات ورود زلال دریای توحید است که اقصای

آمال طالبان است توحید شعاعی قلهٔ قاف وعروه و ثقی است توحید آفتاب عالم بقاست توحید

شکوفهٔ بوستان تقوی است توحید قطب دایرهٔ کون و مکان است توحید سر مدار زمین و آسمان

است توحید امان جهان و جهانیان است توحید شاهباز فضای لا مکان است توحید مشعل فروز

ران اشواق طالبان است توحید آرام دل محبان است توحید مونس جان مشتاقان است

توحید محک نقد صادقان است توحید علم هدی راه سالکان است توحید نور جبین عارفان

است چنانچه گفته اند که التوحید محو آثار البشریة و تجرد الالهیة شعر تا نگردی بیخبر

از جسم و جان ∴ کی خبر یابی ز جانان یک زمان ∴ گر چه راه هر دم ببری ∴ گام اول

باشدت چون بنگری ∴ هیچ سالک راه را پایان ندید ∴ هیچ کس این درد را درمان ندید ∴ جمله

مردان نهان اینجا شدند ∴ وز دو عالم بی نشان آنجا شدند ∴ عاشقان دانند در میدان درد

تا فنای عشق با ایشان چه کرد ∴ ای عزیز بدانکه توحید را ظاهریست و باطنی و صورتی و معنای و اول آن

ثمره

محل معانی باطن و زبان ترجمان صورت ظاهر باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لا اله الا الله و اشارات
تنزیل ربانی و عبارات لطیفه رسول برگزیده حضرت نجات در شرح فضایل این معنی بیش از آن است که در
چنین مجاله شرح آن توان کرد بلکه نزول جمیع کتب بر قلوب کمل که انبیا و رسل اند برای تحقیق معانی
مشکلات و تشریح لطایف مجملات این معنی است و السنه جمیع مخلوقات از ملائکه و رسل و انبیا
و اولیا و جن و انس و وحوش و طیور از بدایت فطرت تا نهایت خلقت بذکر شرح
عجایب این معنی ناطق است که و ان من شیء الا یسبح بحمده و زبان وصف همه از عبارت که
حقیقت آن قاصر که و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده
سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ای عزیز قطره از بحر اعظم چه نشان تواند داد و ذره خود هرگز
از آن حضرت عبارت کند یا اشارت گوید یا حقیقت داند یا علامت بیند هرچه گوید و شنود و داند و بیند
آن همه لایق حوصله آن کس بود و حضرت عزت از آن همه منزه و مقدس و مبرا است که لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و لا یحیطون به علما و لیکن بحار کرم
حضرت احدیت و رحمت ربوبیت و نسیم نفحات لطایف جناب صمدیت آن اقتضا کرد که هر ذره را
از ذرات وجود نوری از شعاع نور محمدی بخشید و آن نور است که سبب ظهور وجود او بود از کتم
عدم تا بدان نور مشاهده جمال آن حضرت تواند کرد و بقدر قوت آن نور از آن جمال ولایت خبری تواند
داد و عبارتی توان کرد چه او را جز بدو نتوان دید که لا یحمل عطایانا الا مطایانا پس ذات کاملش
هر یکی را بحسب استعداد خود عطائی فرموده و هر شخصی را موافق حال او در مطالعه معارف و حقایق
اسرار ذات و صفات الوهیت مرتبه تعیین کرد که و ما منا الا له مقام معلوم لاجرم

هر عارفی

هر عارفی از شعاع آن حضرت طور عبارتی دیگر گوید و هر عاشقی نشانی دیگر دهد و هر سالکی راهی دیگر پوید و هر
محققی اشارتی دیگر ادا کند و هر محبی ذوقی دیگر یابد شعر ای تیر ترا با هر دلی کاری دگر در پیش هر
بازاری دگر هر دمی هر ذره را بنموده باز از جمال خویش رخساری دگر چون جمالت صد هزاران
روی داشت بود در هر روی رخساری دگر دام حسنت دام کرده تا بود هر جا گرفتاری دگر
ای عزیز بدانکه سالکان راه طریقت بر اقسام اند و هر قسمی را در مطالعه انوار توحید مقامی و اهل هر
مقامی را مشربی از مشارب ربانی و حظ هر مقامی آیتی از آیات مجید چون صبح سعادت خاصان
از مشرق عنایت طلوع کند اشارت و الهکم اله واحد برای تعلیم توحید اطفال طریقت
جلوه کند و چون شجره طیبه در زمین بوستان دل ثابت شود و اصل قاعده توحید در صحرای عقول
راسخ گردد شعبه شجره ایمان از میاه ینبوع شهد الله انه لا اله الا هو برود و چون شعبه
بکمال رسد شجره توحید مثمر انواع طاعات و عبادات گردد یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی
بعض فی الاکل و سر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات مشاهده افتد و عبادات ظاهر از اعمال
باطن ممیز گردد و امتیاز میان ایمان و اسلام حاصل شود و اینجا اختلافات میان علما ظاهر پدید آید
تا بعضی ایمان را عین اسلام دانند و گروهی غیر گویند و قومی ایمان را بر اسلام تفضیل نهند و جماعتی بالعکس
و ارباب بصیرت با مثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند زیرا که بنور یقین مشاهده کرده اند و دانسته که
چون صاحبان منت لمعه نور نار مبارکه توحید از قداحه هدایت در مجمر دل مخصوصان عنایت ازلی
زنند حجب امانت انا عرضنا الامانة که از اسرار خطاب الست بربکم در سویدای مجمر دل مودع است

بظهور تلهب نار توحید فرا سوختن آید و نسیم روایح آن عبیر از راه گذر حواس باطن بمشام سر جوارح و اعضا
رسد و جمیع شهر بدن بتبعیت عطر اسرار و معارف معطر شوند و جمله رعایای ظاهر و باطن شهر وجود
متاثر گردند و از تیه بعید و وادی غفلت روی به بساط قربت و طاعت آرند نام این طاعت که از رعایای
جوارح روان شد اسلام آمد و حقیقت آن نار مبارکه که در مجمر دل افروخته گشت ایمان و مطالعه طلعت جمال آن
نور نار عنایت و متاثر گشتن بوی عبیر امانت احسان و تحقق سر حکمت ظهور نور توحید در اجزا ما
ایقان پس ازین معلوم شود که نور اسلام اثری آمد و نور ایمان افعالی و نور احسان صفاتی و نور ایقان
ذاتی یعنی روایح نسیم عنایت تجلی آثاری منتج نور اسلام شد و لوایح شعاع تجلی افعالی مظهر نور ایمان و لوامع
ضیای تجلی صفاتی مثمر ثمره احسان و طوالع انوار خورشید ذاتی از مخدر حقیقت مجاری مثبت قواعد
ایقان خود فرمن هو اهله **مثنوی** هست این سر هر زمان پوشیده تر : خون جانها زین
نیست کس را از حقیقت آگهی : جمله میمیرند با دست تهی : هرکه با عادت رود در روزگار
با حقیقت هیچ کارش : در حقیقت روز عادت دور باش : ورنه ابلیسی بخود مغرور باش : چون بمانی
چون توانی شد جدا اندیش تو : چند خواهی بود نه پخته نه خام : نی بد و نی نیک نی خاص و نه عام
جدایی میکنی بر سر کنجی گدایی میکنی : کار باید کرد مرد کار نیست : ورنه تا او از تو ره بسیار نیست
عمری که هست نیست جز باد از چنین عمری بدست ای عزیز چون معلوم کردی که ذکر ظاهر توحید است و معرفت باطن
حقیقت آن بدانکه ذکر مختار زبان ارباب بصیرت لا اله الا الله است که قطع منازل این راه بخطوات نفی و اثبات
میسر شود که بوسیله نفی قطع علایق و عوایق اشجار غیرت میکند از بوستان و تقویت اثبات نهال
توحید ثابت میکند و این معانی جز در حقیقت لا اله الا الله یافت نمیشود و هیچ نوع از عبادات و اذکار

در ثمره درجات منازل و مقامات اثر شریعت این کلمه مبارکه ندانست و ازین جهت بود رسول اکرم فرمود که
کل حسنة یعملها الرجل توزن یوم القیامة الا شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توضع فی المیزان لانها لو
وضعت فی المیزان و وضعت السموات السبع والارضون السبع و ما فیهن کان لا اله الا الله ارجح
من ذالک ای عزیز چون بعضی از فضایل ذکر دانستی بدانکه ذکر جهر منهی است از وجوب ثابت بعضی
از کتاب و بعضی از سنت و بعضی به قیاس عقلی وجه اول حقتعالی میفرماید واذکر ربک فی نفسک
تضرعا و خیفة و دون الجهر دوم ولا تجهر بصلواتک ولا تخافت بها سیم و ادعوا ربکم
تضرعا و خفیة چهارم از برای تادیب صحابه فرمود که یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ص و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم
و انتم لا تشعرون چون با رسول حق سخن بجهر گفتن موجب تحبیط اعمال است با حضرت صمدیت اولا
ادب نگاه داشتن و از راه تضرع و مسکنت و خضوع و خشوع ذکر حقتعالی گفتن اما وجه پنجم سنت رسول ص
فرمود که خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما یکفی چون میبینیم که رزق فوق الکفایه اشر و بطر ثمره میدهد
از اینجا معلوم میشود که ذکر نیز اگر جهر شود عجب و ریا و بعضی از لوازم ردیه ذخیره نهد و نقل است که چون صحابه
از غزاء خیبر باز گشتند ذکر بلند میگفتند چون رسول ص بشنید رخساره مبارکش سرخ شد از غضب
و غیرت که بروی مستولی شد پس فرمود که ارتعوا بانفسکم لا تدعون اصم و لا غایبا انکم تدعون
سمیعا بصیرا قریبا و هو معکم میفرماید که چون بی ادبان غافل ذکر جناب کبریای عظمت ذات را بآوازه بلند می خوانید رو
قدیم را از هیچ ذره از ذرات کائنات غایب ندانید تا از سعادت درجات اهل حضور محروم نمانند
و امثال این حدیث در فضیلت ذکر خفی بسیار است پس باید که نام حق جز به تواضع و خضوع نبرند و اثبات

انا جلیس عبدی حین یذکرنی نصیب خویش سازد و در حضرت عزت رعایت ادب کردن و بکلی خود را بذکر
عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن تا جز حق در وقت ذکر زبان بر خاطر نگذرد که این رسم مقبولان حضرت است
و اگر احیاناً دست ندهد آنچه در خواطر آید بجهدی تمام و جدّی بلیغ نفی آن کند تا از جمله مجاهدین بوده از
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا محروم نماند دیگر آنکه زبان را از غیبت و دروغ نگاه دارد
تا لایق آن شود که مجرای ذکر حق گردد که هر که زبان بنجاست کذب و غیبت ملوث کرده هرگز حقیقت ذکر بر آن
زبان جاری نشود الا حروف ذکر علی الغفله دیگر حواس چشم و گوش را مراعات کند از معاصی آنها و شاغل
ترین چیزی دل را دریچه گوش است زیرا که چشم بر هم نهی نبینی و لب بر بندی توانی که نگوئی اما گوش دریچه ایست
گشاده تا از میان خلق بیرون نشوی نتوانی که نشنوی و این طریقه عزلت است و این طریقه مشایخ طریقت
است که اختیار کرده اند چند اگر نتوانند رعایت کند و قاعده سلوک مبنی بر این معنی است و چون عزلت و خلوت
اختیار خواهد کرد آداب و ارکان و شرایط آن معلوم باید کرد در این موضع از برای تتمیه طالبان ذکر شرایط و آداب
خلوت ایما کرده آید انشاءالله تعالی ای عزیز بدانکه نزد یک ارباب طریقت ارکان سلوک چهار
چیز است که جمیع امور سلوک مبنی بر آنهاست و هر رکنی را بابی است باب اول در شرایط و ارکان خلوت
علی الاجمال است باب اول طهارت است که ان الله یحب المتطهرین و طبقات آن دوام وضو
و دوام ذکر دوام وضو طبقه ظاهر است که مطهر جوارح است از خبائث و اوساخ و ذکر طبقه باطن که مطهر آینه دل است
از کدورات رین و زنگ غبار باب دوم توکل است که ان الله یحب المتوکلین و طبقات آن دوام
خلوت است و دوام صوم خلوت طبقه ظاهر است که حبس جوارح ظاهر میکند از تردد صوم طبقه باطن است
که حبس دواعی باطن میکند از طلب غذا باب سوم توبه است که ان الله یحب التوابین طبقات آن

ذکر

اگر

۲ دوام است

دوام است

۲

دوام است دوام صمت و دوام نفی خاطر است صمت طبقه ظاهر است که زبان را از ذکر غیر دوست باز دارد
باب چهارم عدل است که ان الله یحب المقسطین و طبقات آن دوام ربط دل است با شیخ
و دوام ترک اعتراض بر مقادیر حق تعالی ربط دل با شیخ طبقه ظاهر است تا از دوام توجه با روحانیت شیخ
فایض ارشاد توان گرفت و ترک اعتراض بر حق تعالی طبقه باطن تا دل سالک در مقام رضا با حق
دم تواند زد و بیقین بداند که هر چه حکیم مطلق کند عین مصلحت وی در آن بود دیگر طالب باید از صحبت
کران غافل و مرده دلان جاهل بحکم فاعرض عن من تولی عن ذکرنا احتراز کند و صحبت اهل صلاح
و ارباب قلوب بر متابعت و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
واتبع هواه وکان امره فرطا غنیمت دارد و در هیچ کس بچشم حقارت ننگرد و اشارت اولیائی
تحت قبابی لا یعرفهم غیری را نصب العین سازد و یقین داند که این قباب صفات بشریت است که اغیار را نظر
ارادت آنست که در اولیای حق بنور حق نگرد نه بنور عقل و حس تا از ولایت ایشان برخوردار شود و تعرض او از
راه حس در هیات بشری منگرد و شیطان عقل خام وی را در اعتراض اندازد و از اینجهت بود که جماعتی را که قوم [illegible]
و داغ خسران بر دیده دل ایشان کشیده بودند از راه حس صورت بشری انبیا را میدیدند و از مشاهده
وجود معنوی محروم بودند میگفتند ما هذا الا بشر مثلنا یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون
و تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون بایزید را در حال حیوة او بهجده کس بیش نشناختند و دیگران
در ایذا و اصرار او [illegible] باید که هیچکس را بنظر حقارت نبیند و در باطن نفس از مراقبه خالی نباشد که هر نفسی از وی
حقی است و او را از هر نفس حظی حظ او از نفس حیوة است و حق نفس بر او حضور او باشد با خدا اگر بی حظ حق بستاند

و در باطن نفی خواطر طبقه باطن که نفس را از خواطر غیر دوست منع کند

حق او نگذارد ظلم کرده باشد و از اینجاست جنید ره فرموده که هر چه از تو گذشت قضا او ممکن نیست
از آنکه جان یا نفس خود را اگر در قضای مافات صرف کنی حق این نفس ضایع کرده باشی و الفقیر ابن الوقت
اشیعی دارد و باید که از هفته صوم دوشنبه و پنجشنبه و از ماهها ایام بیض روزه دارد و شب جمعه صلواة بسیار
و تسبیح نماید و در وقت تهجد بگذارد و هر روز سبعی از قرآن باید بر بخواند و در وقت طلوع و غروب آفتاب
در خانهٔ خلوت روی بقبله بذکر خفی قلبی مشغول شود و این وظیفه را فرو نگذارد و در حال صوم تعجیل افطار کند با
و میان مغرب و عشا بذکر احیا کند که مشایخ طریقت بر آنند که روز افطار کردن و این ساعت احیا کردن
فاضلتر از روزه داشتن است و در صبح و شام این دعا که از حضرت خضر ع مرویست بخواند اللهم انی اشهدک
واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک بانک انت الله لا اله الا انت
الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر وان محمدا عبدک ورسولک
وان علیا ولیک وخلیفتک وان الائمة من اولاده امنائک فی خوالیک اللهم ان
احییتنی فی هذا الیوم فاحیینی فی صحة وعزة وعافیة من کل بلیة صوریة ومعنویة وان توفیتنی
فتوفنی الیک مسلما غیر مفتون والحقنی بالصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین تمام شد

رسالهٔ اسرار الطالبین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیکه ادراک بصائر اولو الابصار از ملاحظهٔ آثار — غایت آن عاجز و ثنائیکه افهام و عقول
اهل دهور و اعصار از مطالعهٔ نهایت آن قاصر حضرت — واهب را که در عرصهٔ ملک عطا انباز
ندارد فیاضی که فیض خزانهٔ جود از متعطشان صحرای وجود باز ندارد قدیمی که شهباز بلند پرواز همت دوربینان
هوای بیدای قدمش بر نبندد حکیمی که حاکم عقل روشن رای را بساط تهورش سرمایهٔ تصرف و تدبیر

کریمی که فیض سحاب کرمش بادیهٔ امکان را از رشاشه جود حیات بخشید لطیفی که آثار مهوب نسیم لطفش انوار
صبح و از هار صفا در زمین قلوب اهل رضا عو باشید عظیمی که مهابت سطوات جلالش قلهٔ قاف جبروت را
باشارهٔ کاف کن بشکافت بدیعی که مقتضای صنعش گلدستهای خزانهٔ غیب با نکز حقایق از کمون قعر ملکوت
بصحرای شهود بشتافت جباری که قدرت صولت غیرتش اساطین مسند قرب در جادهٔ طلب بقید هوا
بند ساخت وهابی که رشحهٔ فضلش خاکیان خرابهٔ دار الهوان را بزیور خلعت تحیتهم بیارات و صلوات
بی حد و درود بی عد بر سلطان بارگاه نبوت و شاهباز اوج سما ولایت دریتیمت محمد مصطفی و علی
مرتضی و آلهما الاطهار باد **اما بعد** بدانکه این رساله باسرار الطالبین نام زد شد تا خاطر رهروان را
فایده بود و مریدان را سرمایه اکنون بدان ای صادق شرط طالب آنست که چون قدم همت در راه
طلب نهد و بخلعت انتباه محلی گردد و در دایرهٔ مردان در آید تحقیق آنچه از خود طلب دارد و بتشبه
صوری قناعت نکند و قدم بر جادهٔ شریعت و آداب طریقت ثابت دارد و هر لحظه دیدهٔ دل را
بکحل تجدید توبه روشنی دهد و شراب اخلاص از جام صدق بکشد و تیغ غیرت بر سر نفس و هوا زند و مردانه
مجاهدات در طی اطوار مقامات بکوشد و ثمرات اعمال از آفت دیدن بیهوده گمان پوشد تا از شر غرور اهل
رعونت و دعوی محفوظ ماند و خسران عجب و ریا راه دین بر و نبندد و یقین داند که اگر چه زاهد طاعات
جمیع قدسیان ملا اعلی صفت طالبی کرد و عبادت ثقلین در دیوان او ثبت شود پس چون خود را با یکی
برابر نهد آنهمه اساس خذلان و تخم حرمان بود نقلست از بزرگی که گفت سی سالست که عبادت خود را
دلیل شقاوت میبینم این شیوهٔ مبارزان راه و رسم مقبولان درگاه است بیچاره آن شوربختان تیره روم
محروم که از این دولت بر نکات زائد قناعت کرده اند و در بند غرور و پندار مانده اند و در

محرومات

اغیار

باز بینی شد ۱۳۷۱ش
۸۴۲۱ع
باز بینی شد ۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس
اسم کتاب: اسرار الطالبین
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ... عدد اوراق ۳ برگ
جزء کتب ... شماره خصوصی
شماره عمومی ۸۴۲۱ شماره قبض
واقف ... تاریخ وقف
طول ... عرض ... شماره صفحات
عربی: سیر الطالبین دفتر شماره ۱۱۶۸۶

... خیدره فرموده که هر چه از تو گذشت قضا او ممکن نیست

...رف کنی حق این نفس ضایع کرده باشی و النفقر ان الوقت

...شنبه و از دهرها ای ایام بیض روزه دارد و شب جمعه صلواة بسیار

...روز سبعی از قرآن با تدبر بخواند و در وقت طلوع و غروب آفتاب

در خانه خلوت روی به قبله با رخی قلبی ... شود و این وظیفه را فرو نگذارد و در حال صوم تعجیل افطار کند بات

و میان مغرب و عشا ذکر احیا کند که مشایخ طریقت بر آنند که روز افطار کردن و این ساعت احیا کردن

فاضل تر از روزه داشتن است و در صبح و شام این دعا که از حضرت خضر مرویست بخواند اللهم انی اشهد

انت و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک بانک انت الله لا اله الا

انت الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر و ان محمدا عبدک و رسولک

اللهم و ان علیا ولیک و خلیفتک و ان الائمة من اولاده امنائک فی خو الملک

احییتنی فی هذا الیوم فاحینی فی صحة و عزة و عافیة من کل بلیة صوریة و معنویة و ان توفیتنی

فتوفنی الیک مسلما غیر مفتون و الحقنی بالصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین تمام شد

رسالهٔ اسرار الطالبین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیکه ادراک بصایر اولوا الابصار از ملاحظهٔ آثار غایت آن عاجز و ثنائی که افهام عقول

اهل جمهور و اعصار از مطالعهٔ نهایت آن قاصر حضرت واهبی را که در عرصهٔ ملک عطایش نیاز

ندارد فیاضی که فیض خزانهٔ جود او تشنگان صحرای وجود باز ندارد قدیمی که شهباز بلند پرواز همت و طیران

هوای بیدای قدمش پر بینداخت حکیمی که حاکم عقل روشن را بر بساط تدبیرش سرمایهٔ تصرف و تدبیر نشد

رای

بازبین شد ۱۳۷۱ش

۸۴۲۱ع

بازبین شد خ۱۳۵۳

رای که فیض سحاب کرمش بادیهٔ امکان را از رشاشش جود حیات بخشید لطیفی که آثار هبوب نسیم لطفش انوار

سوح وار نار صفا در زمین قلوب اهل رضا عویابیش بدیع عظیمی که نهایت سطوات جلالش قلهٔ قاف جبروت را

باشارهٔ کاف کن بشکافت بدیعی که مقتضای صنعش مطالع خزانهٔ غیب با نار حقایق از کمین قعر ملکوت — مخزونات

بصحرای شهود بتافت جباری که قدرت صولت غیرتش اساطین مسند قرب را در چاه طبیعت بقید هوا

بند ساخت و بابل کرشحهٔ فضلش خاکیان خرابه دار الهوان را از نور خلعت تحیتهم بیارات صلوات

بی حد و درود بی عد بر سلطان بارگاه نبوت و شاهباز اوج سما ولایت و ربوبیت محمد مصطفی و علی

مرتضی و آلهما الاطهار باد **اما بعد** بدانکه این رساله باسرار الطالبین نام زد شد تا طالبان را

فایده بود و مریدان را سرمایه اکنون بدان ای صادق شرط طالب آنست که چون قدم همت در راه تنبیه

طلب نهد و خلعت انتباه محلی گردد و در دایرهٔ مردان در آید بتحقیق انبغی از خود طلب دارد و

بصوری قناعت نکند و قدم بر جادهٔ شریعت و آداب طریقت ثابت دارد و هر لحظه دیده و دل را

بکحل تجدید توبه روشنی دهد و شراب اخلاص از جام صدق بکشد و تیغ غیرت بر سر نفس و هوا زند و بدوام

مجاهدات در طی اطوار مقامات بکوشد و ثمرات اعمال از آفت دیدن بپرهیزد و کتمان پوشد تا از شر خواطر — اغیار

رعونت و دعوی محفوظ ماند و خسران عجب و ریا راه وی بر وی نزند و یقین داند که اگر چه زاهد طاعات

جمیع قدسیان ملأ اعلی صفت طالبی کرده و عبادت ثقلین در دیوان او ثبت شود پس چون خود را با یکی

برابر نهد آنهمه اساس خذلان و تخم حرمان بود نقلست از بزرگی که گفت سی سالست که عبادت خود را

دلیل شقاوت میبینم این شیوهٔ مبارزان راه و رسم مقبولان درگاه است بیچاره آن شوربختان

محروم که ازین دولت بزرگ بزرائی قناعت کرده اند و در بند غرور و پندار مانده اند و در تیه لوم